

زن بودن

«به زنانگی خود تحقق بخشید و عشق را بیابید»

دکتر تونی گرنٹ

فروزان گنجی زاده

برای خرید نسخه کامل این کتاب به آدرس زیر در وبسایت "کتاب فارسی" مراجعه فرمایید:

<http://ketabfarsi.ir/?p=8252>

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	مقدمه مترجم
۱۲	پیشگفتار
۱۴	مقدمه مؤلف
۱۶	فصل اول: دروغ بزرگ آزادسازی: <i>زن امروزی سرگردان شده است</i>
۲۶	فصل دوم: زن آمازون: <i>مسلح و آماده برای نبرد</i>
۴۴	فصل سوم: چهار جنبه زن: <i>آمازون، مادر، مادونا و معشوقه</i>
۵۹	فصل چهارم: بحران در مادونا: <i>نهی تشخیص زنانه</i>
۷۵	فصل پنجم: زنانگی را در آغوش بگیریم: <i>جامه زرمی آمازون را از تن برکنیم</i>
۱۱۰	فصل ششم: قهرمانتان را بیابید: <i>مرد خود را مسحور کنید</i>
۱۴۸	فصل هفتم: از عهده مردان برآمدن: <i>قهرمانتان را مهار کنید و او را از آن خود سازید</i>
۱۷۶	فصل هشتم: تسلیم خوشایند: <i>جسم و روح</i>
۱۹۷	فصل نهم: بانوی آمازون: <i>تحقق زنانگی از طریق ازدواج</i>

زن بودن

دکتر تونی گرنت

فروزان گنجی زاده

چاپ دوم، بهار ۱۳۸۵
۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی: ورجاوند

طرح جلد: مژگان پارسامقام

لیتوگرافی: تارنگ

چاپ متن: گلشن

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۳-۲۰۳-۷۶۵۶-۹۶۴

ISBN 964-7656-20-3

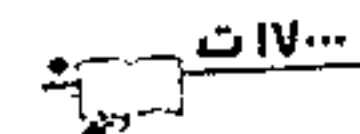
آدرس: تهران، صندوق پستی ۱۹۸-۱۴۱۹۵

Varjavand_nashr@yahoo.com

تلفن: ۹۶۵۷۶۳۹۷-۹

فروش اینترنتی در

www.varjavandnashr.com



نشر ورجاوند

گرنت، تونی Grant, Toni

زن بودن: به زنانگی خود تحقق بخشید و عشق را

بیابید/ تونی گرنت، [ترجمه] فروزان گنجی زاده.

- تهران: نشر ورجاوند، ۱۳۸۱، ۲۲۴ ص.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی:

Being a Woman: Fulfilling your

Femininity & Finding Love.

۱. فمینیسم - ایالات متحده. ۲. زنان - ایالات

متحده - روانشناسی. الف. گنجی زاده، فروزان.

۱۳۳۰ - مترجم. ب. عنوان.

۹ ز ۴ گ / ۱۴۲۶ HQ ۳۰۵/۴۲۰۹۷۳

۱۳۸۱

کتابخانه ملی ایران ۲۵۶۲۱-۸۰ م

چهار جنبه زن

آیا خود را می‌شناسید؟

مادونا؛ بازتابنده محسنات کامل زنانه از لحاظ بردباری، سکوت و وفای به عهد است. این نوع زن در پی کسب عظمت برای خود نیست؛ او ترجیحاً مرد را در زندگی به سوی عظمت می‌کشانند و بی‌هیچ قید و شرطی از تلاش وی در جستجوی کسب خرسندی و موفقیت، حمایت می‌کند.

مادر؛ حامی و سرپرست است. زنی است که با وابستگی اش به دیگران کامیاب می‌شود. او نه تنها فرزندان را بزرگ می‌کند، بلکه سایر خویشاوندان و دوستان مؤنث و همچنین مردان زندگی اش را می‌پرورد.

آماتور؛ شدیداً دارای تمرکز حواس و فزون‌خواه است، ابراز وجود می‌کند، متکی به نفس و خودکفا است و ارتباط او با مردان زندگی اش در قالب رفیق و همکار و رقیب است.

معشوقه؛ زنی که در روابط شخصی خود با مرد در سطوح مختلف عقلانی، عاطفی و جنسی پیش از هر چیز دارای نقشی تعیین‌کننده و فعال است. معشوقه، با مردش به نوعی همخوانی می‌کند، ولی هرگز دست به سینه او نیست. معشوقه، جنبه‌ای از زن است که مردان همواره آن را ستایش و تحسین کرده‌اند.

حرفه‌ای یا مزه، پیشه‌ای زنانه، چیزهایی که شما بر سر راه خود هنگام بالا رفتن از پلکان می‌اندازید تا بتوانید تندتر حرکت کنید. وقتی به زنانگی خود باز می‌گردید فراموش می‌کنید که به آنها دوباره احتیاج دارید. این پیشه‌ای است که در تمام زنان مشترک است، خواه آن را دوست داشته باشیم یا نه؛ یعنی زن بودن. دیر یا زود مجبوریم روی آن کار کنیم، فرقی نمی‌کند که چه تعداد حرفه دیگری داریم یا خواهان آنها هستیم. و در آخرین تجزیه و تحلیل، هیچ چیزی خوب نخواهد بود مگر اینکه بتوانید درست پیش از شام یا غلت زدن در تخت سراغش را بگیرید و در آن سو مردتان حضور داشته باشد. بدون آن، شما زن نیستید. شما چیزی مثل یکی از دوایر بایگانی محلی فرانسه و یا کتابی پراز واژه‌های حذف‌شده هستید. ولی زن نیستید.

بت دیویس - همه چیز درباره‌ی ابرو

مقدمه مترجم

سیر شتابنده تحولات صنعتی طی دو قرن نوزده و بیست چنان بازار کار گرسنه‌ای در عرصه تولید جهانی پدید آورد که با ولعی سیری ناپذیر به جذب نیروی کار در هر گوشه جغرافیای صنعتی جهان پرداخت. زنان نیز به عنوان نیمی از پیکره جامعه جهانی، به این میدان فراخوانده شدند؛ و البته پاسخ آنان پاسخی از سر رضامندی و شعف بود؛ چرا که این فراخوان، علی‌الظاهر می‌توانست جبران‌کننده غبنی باشد که در طول قرن‌ها و به‌گونه‌ای تاریخی گریبانگیر جنس «زن» بوده است.

ورود زنان به عرصه تولید به تدریج زمینه‌های جدیدی را در تساوی حقوق آنان با مردان در ابعاد گوناگون خانوادگی، اجتماعی و سیاسی ایجاد کرد. فمینیسم که امروزه پرچمدار خواسته‌های جدید زنان در عرصه حیات اجتماعی و سیاسی گردیده، خود نهضتی برخاسته از انقلاب سنت‌ها و ارزش‌های اشرافیت فئودال بوده است، که در فرایند رشد خود، به‌رغم جوانب مترقی و پیشرو و طرفداری از اصلاحات بنیادی، به دلیل معیارهای لجام‌گسیخته و مادی به‌عاملی جهت استحاله شخصیت حقیقی زن بدل گشته، به‌گونه‌ای که بنیان‌های خانواده را — به‌عنوان هسته اصلی جامعه انسانی — به‌مخاطره انداخته است.

کتاب حاضر بیان چگونگی دور شدن زنان جوامع صنعتی و متمدن معاصر از سرشت و فطرت طبیعی خود است. تونی گرننت در این کتاب با تأکید بر نقش ابزاری «زن» در جوامع سرمایه‌داری کلان، و ضمن انتقاد از این شعار

معروف جنبش فمینیستی که «توان جسمی زنان برابر و یا حتی فوق توان جسمی مردان است» معتقد است که:
... زن متوسط امروزی - مانند اکثر مردان - فقط دنده دیگری در چرخه نیروی کار است... (ص ۲۴ متن)

نویسنده با اشاره به تن در دادن زنان به سوءاستفاده جنسی از آنان در جوامع مدرن و پیشرفته صنعتی تحت عنوان «انقلاب جنسی»، با نگرشی دقیق و انتقادی، به رد این نظریه می‌پردازد:

اجازه بدهید برخی از اسطوره‌های آزاردهنده و تحقق نیافته‌ای را که عناصر افراطی‌تر انقلابات فمینیستی و جنسی تبلیغ کرده‌اند بررسی کنیم. به علت تأثیر اغواکننده این دروغ‌ها بر آگاهی زنان امریکایی - که بسیار هم عظیم و بنیادی بوده است و نباید آنها را با اصطلاحات روانشناختی پرنقش و نگار آراست - من این افسانه‌ها را «دروغ بزرگ آزادسازی» نامگذاری می‌کنم. (ص ۲۰ متن)

سپس پیامد و تأثیر این انقلاب جنسی را در انحطاط کانون خانواده نشان می‌دهد:

جنبش فمینیستی که با انقلاب جنسی همراه بود در آغاز به زنان وعده‌های هیجان‌انگیز و اغواکننده‌ای داد. این وعده‌ها آنقدر خوب به نظر می‌رسیدند که بسیاری از زنان، شوهران و فرزندان‌شان را ترک کردند و یا در پی دستیابی به حرفه یا علایق شخصی «متعلق به خود» فکر ازدواج و تشکیل خانواده را کلاً از سر به در کردند. (ص ۱۹ متن)

نویسنده در این کتاب ضمن برشمردن وجوه گوناگون شخصیت زن در جهان معاصر و بررسی دقیق هر یک از ابعاد مذکور، هدف خویش را از این کنکاش، «یافتن نظریه‌ای که بیانگر حرف دل مادر، زن شاغل، همسر و معشوقه باشد» ذکر می‌کند (ص ۱۴ متن). وی در یافتن این نظریه، از روانشناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ، روانشناس سوئیسی معاصر مدد می‌گیرد و تلاش می‌کند تا با بیان نظرات یونگ به زبان ساده، سیمایی از زن معاصر را تصویر کند که ضمن آنکه پاسخگوی نیازهای زمانه در عصر انقلاب صنعتی است، ویژگی‌های «زنانه» شخصیت وی را نیز قویاً مد نظر داشته باشد و جایگاه آنها را در متن زندگی خانوادگی و اجتماعی معاصر مشخص سازد.

تونی گرنه جنبه «مادونا»ی شخصیت زن را جنبه‌ای می‌داند که «بازتابنده محسنات کامل زنانه از لحاظ بردباری، وقار و وفای به عهد» است. چنین زنی در پی رقابت با مردان نیست. او در زندگی ترجیحاً مرد را به سوی عظمت و موفقیت سوق می‌دهد و بی‌هیچ قید و شرطی از تلاش‌های وی در جستجوی کسب خرسندی و موفقیت حمایت می‌کند.

✱

ذکر این نکته ضروری است که به مقتضای بحث اصلی این کتاب، مطالب طرح شده در زمینه روانشناسی و روانکاوی شخصیت بعضاً با صراحتی غیرمتعارف با هنجارهای عرفی جامعه ما بیان شده است که ترجمه اثر را با دشواری‌هایی مواجه می‌ساخت. در برگردان فارسی این کتاب مواردی از این دست که در حد صراحت و عرف جامعه غربی است و انتشار کتاب را با موانعی مواجه می‌ساخت - تا آنجایی که به مباحث و نتیجه‌گیری‌های اصلی نویسنده لطمه‌ای نزنند - حذف شد؛ و آن بخشی از این مطالب که درج گردیده ناشی از ضرورت ارتباطی است که میان این مطالب و بحث کلی کتاب وجود دارد، که حذف آنها یا موجب بیان نارسای مطالب می‌شد و یا نتیجه‌گیری‌های نویسنده را مخدوش می‌ساخت. به علاوه صراحت و بی‌پروایی در طرح برخی مطالب که جنبه آگاهی‌بخشی آنها بر جنبه‌های ممنوعه عرفی غلبه دارد (مانند کتاب‌هایی که در زمینه آگاهی‌های مربوط به امور ازدواج یا مباحث مربوط به روانشناسی شخصیت و امثالهم...) در جامعه ما امری بی‌سابقه و غیرمتعارف نیست.

در پایان باید گفت کتاب «زن بودن» ضمن آنکه بیانیه‌ای تکان‌دهنده علیه جنبه‌های منفی فمینیسم و شعارهای افراطی آن است، حاوی مباحثی است که مخاطب آن فقط زنان نیستند. آگاهی تمامی زنان و مردان از مباحث این کتاب، ضرورت امروز زیستن در جوامع شهری و صنعتی - و حتی نیمه صنعتی، مثل جامعه ما - است تا همه دریابند که زنان چگونه می‌توانند ضمن حضور فعالانه در عرصه تولید و اجتماع، خویشان «زنانه» خود را که حافظ شالوده و بنیان خانواده است بازیابند و یا آن را حفظ کنند.

است، از زنی که در کارخانه کار می‌کند تا زنی که دارای رتبه دکتری در رشته تاریخ قرون وسطی است)، با وجود این آنها تلفن نمی‌کنند که از من در مورد شغل خود سؤال کنند؛ بلکه می‌خواهند درباره مردان از من سؤال کنند.

به‌طور کلی، زنانی که با آنها صحبت کرده‌ام، در به‌دست آوردن مردان مشکلی ندارند، مشکل آنها ازدواج و استمرار زندگی مشترکشان است. آنها از من می‌خواهند بگویم در این‌باره چه کنند. ولی ازدواج چندان متضمن این نیست که زن «کاری» انجام دهد، بلکه بیشتر مستلزم آن است که از چارچوب ذهنی صحیحی برای پیوند با مرد برخوردار باشد.

این چارچوب درایت و شعور را می‌توان در قالب رویکردی استثنایی به زنانگی و روشی خاص از زن بودن ترسیم کرد. ولی زن امروزی، زیستن به این شیوه را تخطئه و پایمال کرده است و اکنون نیازمند است ترغیب شود تا زنانگی گم‌شده‌اش، به‌ویژه جنبه‌های مادر، مادونا و معشوقه شخصیتش را بازیابد. این دگرسویی در آگاهی می‌تواند برای زن معاصر ترسناک و دشوار باشد، زیرا او به‌صورت یک زن آمازون درآمده که از طبیعت ملایم و لطیف‌تر خود دور افتاده است. این زن آمازون جدید اکنون باید بیاموزد تا هویت تازه‌یافته خود را به‌عنوان فردی با فضل و کمال با نیازهایش برای عشق، محبت و تحقق زنانگی تلفیق نماید.

بسیاری از ماجراهای این کتاب در واقع پیشینه مراجعه کنندگانی است که به‌طور خصوصی در مطبم ملاقات کرده‌ام و مابقی اقتباسی است از شرح حال آن دسته افرادی که شب‌ها از طریق رادیو با من گفتگو کرده‌اند. در بازگویی سوابق مراجعینم بسیار دقت کرده‌ام تا آن‌عده که بزرگوارانه، محرمانه‌ترین افکار و احساساتشان را با من در میان گذاشته‌اند، ناشناخته بمانند.

تونی گرن

پیش‌گفتار

«زن بودن» حاصل سال‌ها کار تحقیقاتی و مطالعاتی در زمینه‌ای است که شدیداً به آن علاقه‌مند بودم. در این رهگذر خود را بی‌اندازه مدیون بسیاری از محققینی می‌دانم که بر اندیشه من تأثیر گذاشتند. همچنان که آثاری از این دست را مطالعه می‌کردم و به بسط نظراتی که در این کتاب ارائه شده است می‌پرداختم، حسی از شور و شوق فزاینده را احساس کردم. امیدوارم همان‌گونه که این فرایند شخص مرا دگرگون کرد، باعث شود خوانندگان من نیز تغییر کنند. در حین نوشتن «زن بودن» من بیشتر زن شدم و به‌همین علت به‌ویژه از پیش‌کسوتان سپاسگزارم.

این کتاب به مبحث عشق می‌پردازد، از این رو به بسیاری از زنان تعلق دارد. آنان با شور و حرارت به موضوع عشق می‌پردازند، خود را درگیر آن می‌کنند و در جستجوی آن هستند. عشق مشغله ذهنی زنانه است تا مردانه. این کتاب شواهدی محکم مبتنی بر صحت این اشتغال فکری و تفاوت‌های روانشناختی و بیوزیست‌شناختی میان دو جنس ارائه می‌دهد. من همه روزه در برنامه رادیویی خود از طریق گفتگویی دوجانبه، با طیف وسیعی از زنان از اقصی نقاط کشور صحبت می‌کنم؛ از مناطق روستایی گرفته تا مراکز شهری، با سطوح مختلف درآمد، مدارج تحصیلی متفاوت، در سنین کاملاً مختلف، حدوداً از هیجده تا شصت سال که اکثر آنها در سنین بیست تا سی و چهل سالگی هستند. اکثر این زنان به حرفه‌ای اشتغال دارند (شغل آنها گاه بسیار متفاوت از یکدیگر

شدن، آیا ممکن است جوهر زنانگی، یا به عبارتی تفاوت اصلی میان دو جنس - که همیشه وجود داشته و وجود خواهد داشت - همچنان باقی بماند؟

چند سال پیش، اقدام به مطالعه اصولی و منظمی درباره روانشناسی زنان کردم. در پی یافتن نظریه‌ای که بیان کند زن بودن به چه معنایی است، آثار مکتوب را زیر و رو کردم. به دنبال نظریه‌ای بودم که بیانگر حرف دل مادر، زن شاغل، همسر و معشوقه باشد؛ نظریه‌ای که بر اساس آن هر زنی بتواند خویشتن خویش را ببیند و نهایتاً خود را پیدا کند. به تدریج تحقیقات مجاب‌کننده کارل گوستاو یونگ و همکارانش را کشف کردم.

یونگ اعتقاد داشت که درون هر زنی «مردی» وجود دارد و درون هر مردی «زنی». او جنبه زنانه مرد را «انیماس»^۱ و جنبه مردانه زن را «انیموس»^۲ نامید. برای اینکه موجودات انسانی به طور کامل صورت واقعی به خود بگیرند، به عبارتی وجودی تام و تمام شوند، لازم است که زن و مرد هر دو در طول زندگی جنبه‌های زنانگی و مردانگی درونی‌شان را با هم ادغام کنند.

روانشناسی یونگ پیچیده است؛ به همان اندازه که به روح می‌پردازد با فکر هم سرو کار دارد و به همان اندازه که منطق را مورد بحث قرار می‌دهد حول و حوش عشق نیز دور می‌زند. به خاطر تلاشم جهت ساده‌سازی این کتاب ظریف و تکان‌دهنده عذرخواهی نمی‌کنم، زیرا من این کتاب را نه برای یک عالم یا روانکاو حرفه‌ای، بلکه برای هر زنی که مایل است درک بیشتری از زندگی‌اش داشته باشد و نیز برای هر مردی که خواهان آگاهی گسترده‌ای از همسرش است، نگاشته‌ام.

مقدمه مؤلف

زن بودن چیزی به مراتب بیش از مؤنث بودن است. زنانگی در طول اعصار همواره پیچیده در رمز و راز بوده است، چنانکه این رازآلودگی حتی در میان عالمان و دانشمندان نیز مسحور و متحیرکننده است. می‌گویند زیگموند فروید در اواخر زندگی‌اش از پاسخ‌گویی به این پرسش که «زنان چه می‌خواهند؟» مأیوس شد. در سال ۱۹۳۲، یکی از شاگردان فروید به نام سی. جی. یونگ می‌نویسد: «در میان پیشگامان، این نتیجه که مردان عملاً هیچ درکی از روانشناسی زنان چنانکه هست ندارند، امری مسلم و قطعی است ولی مایه شگفتی بیشتری بردن به این نکته است که زنان هم خود را نمی‌شناسند.»^۱

شاید روانشناسی جنس مؤنث همواره به گونه‌ای مبهم و به عبارتی هم برای زنان و هم مردان به صورت یک راز باقی بماند. ولی یک چیز قطعی است و آن اینکه در دهه گذشته، آگاهی زنان دگرگون شده است. در طول تاریخ هرگز زنان تا این اندازه از خودشان، از مردانشان و از زندگی‌شان توقع نداشته‌اند. «صاحب همه چیز شدن» امروزه به صورت موازین اخلاقی حاکم و انتظارات زن متجدد درآمده است. زن بودن در قرن بیستم، به نظر بازی کاملاً جدیدی می‌رسد؛ مگر نه؟ با وجود تلاش ما جهت دوجنسی

۱- رجوع شود به مقدمه کارل گوستاو یونگ در کتاب «شیوه همه زنان» (The Way of All Women) نوشته ام. استرهاردینگ ۱۹۷۰.

وعده‌هایی که فمینیسم و آزادی نوید داده است جامه عمل پوشاند. اکنون بسیاری از زنان متجدد در بازیابی آنچه از دست داده‌اند - خواه آن را طبیعت زنانه، قدرت پیوستگی یا هر چیز دیگر بنامید - درمانده هستند. بنابراین اجازه بدهید برخی از اسطوره‌های آزاردهنده و وعده‌های تحقق‌نیافته‌ای را که عناصر افراطی‌تر انقلابات فمینیستی و جنسی تبلیغ کرده‌اند بررسی کنیم. به علت تأثیر اغواکننده این دروغ‌ها بر آگاهی زنان امریکایی - که بسیار هم عظیم و بنیادی بوده است و نباید آنها را با اصطلاحات روانشناختی پرنقش و نگار آراست - من این افسانه‌ها را صرفاً «دروغ‌های بزرگ آزادسازی» نامگذاری می‌کنم.

دروغ بزرگ شماره یک: صاحب همه چیز شدن

حتی سیمون دوبووار^۱ نویسنده فمینیست پرآوازه کتاب «جنس دوم»^۲، سعی نکرد صاحب همه چیز شود. به گفته بووار «یا فرزند یا کتاب» و همین و بس. جنبش‌های معاصر، زنان را به اندیشه‌ای رهنمون کرده تا باور کنند دارای منبع بی‌حد و حصری از انرژی جسمانی و روانی هستند، ولی البته آنها از آن بی‌بهره‌اند. زنان نیز درست مثل مردان، صرفاً انسان هستند. زنی که انرژی‌اش را در جهت سامان دادن به حرفه و آینده‌ای خاص متمرکز و صرف می‌کند دیگر برای بهبود روابط، حمایت از مرد و پرورش فرزندان نیرویی برای او باقی نمی‌ماند. بر این اساس امروزه بسیاری از زنان سهم و نقش خود را صرفاً به عنوان «زن در رابطه با خانواده» کوچک می‌انگارند. زنی که نیروی عقلانی و انرژی خود را در حمایت از مرد و خانواده‌اش و نه در جهت به‌کمال رساندن خود از طریق حرفه‌ای به کار می‌گیرد یک احمق، بی‌تمدن و به‌نحوی نالایق پنداشته می‌شود.

فمینیسم گفته است که زنان نه تنها می‌توانند بلکه باید از پس آنچه که مردان انجام می‌دهند برآیند. این نکته که چون مردان نمی‌توانند آنچه را

دروغ بزرگ آزادسازی:

زن امروزی سرگردان شده است

زن امروزی مردی بدلی است؛ با مردان حقیقی در جنگ است و به همین علت آشفته و ناآرام است. زن معاصر امریکایی زنی آمازون و محصول زمانه خویش است. قدرت و ضعف‌هایش، آنچه به دست آورده و آنچه را که از دست داده است، قسمت اعظم موضوع این کتاب است.

جنبش فمینیستی که با انقلاب جنسی همراه بود در آغاز به زنان وعده‌های هیجان‌انگیز و اغواکننده‌ای را بشارت داد. این وعده‌ها آنقدر خوب به نظر می‌رسیدند که بسیاری از زنان، شوهران و فرزندان‌شان را ترک کردند و یا در پی دستیابی حرفه یا علائق شخصی «متعلق به خود» فکر ازدواج و تشکیل خانواده را کلاً از سر به در کردند. این پیشه‌ها و اشتغالات ذوقی که بر خودکفایی و فردگرایی تأکید می‌کرد می‌بایست کیفیت زندگی زن را ارتقاء دهد و حق انتخاب‌ها و همچنین روابطش با مردان را بهبود بخشد. اکنون با گذشت یک دهه یا بیشتر، زنان به طرق گوناگون ناگزیر از رویارویی با این حقیقت شده‌اند که نمی‌توان به آن

که زنان انجام می دهند (بچه دار شدن) انجام دهند، زن معاصر را وادار ساخته تا به گونه ای به وظیفه مضاعفِ ابرانسانی، که غالباً او را فرسوده و ناتوان تنها رها می کند، تن در دهد. در واقع این وضعیت دشوار و اندوهبار زن معاصر است. ممکن است او تمام دنیا را از آن خود سازد - یا حداقل جایی در آن داشته باشد - ولی بهایی که مجبور است بابت آن بپردازد غالباً سبب ایجاد احساسی همچون از دست دادن روحش در وی می گردد.

دروغ بزرگ شماره دو: دوجنسیتی

این اعتقاد مبنی بر این است که مرد و زن اساساً همانندند. حال آنکه این امر حقیقت ندارد. مردان و زنان نه تنها از لحاظ بیوزیست شناختی و کالبدشناختی، بلکه از لحاظ روانشناختی نیز با یکدیگر فرق دارند. به طور کلی مشاهده شده که زنان پیچیده تر از مردان به نظر می رسند، به عبارت دیگر پر رمز و رازتر، بی ثبات تر، غیر استدلالی تر و به عشق و رابطه دلبسته ترند. این عقیده که منشأ چنین تفاوت هایی تماماً فرهنگی است - همان گونه که دوبرووار و دیگران بر این عقیده اند - نامعقول است. کارول گیلیگان،^۱ روانشناس کلینیک هاروارد در کتاب «با صدای متفاوت»^۲ به تفصیل در خصوص مطالعات بسیاری بحث می کند که در زمینه تحقیق و مشاهده رفتار پسران و دختران جوان در زمین بازی انجام شده است. چکیده مطالعات مزبور، به وضوح تفاوت الگوهای رفتاری مستمر میان پسران و دختران را نشان می دهد. براساس این تحقیقات پسران جوان بر طبق مقررات بازی می کنند؛ همچنین در مورد موازین اخلاقی هم رأی هستند و برای آنها پایبندی به اصول اخلاقی بی نهایت مهم است. نقض مقررات توهینی اساسی به شمار می رود و موجب اخراج آنها از گروه می شود. لیکن، دختران مقررات کمتری وضع می کنند و عملاً نیز به ندرت براساس همان معدود مقررات بازی می کنند. آنها با احساسات

1- Carol Gilligan

2- In a Different Voice: Psychological Theory & Woman's Development

مأنوس ترند؛ به عبارتی می خواهند در همه احساس مثبتی ایجاد کنند و آنها را خوشحال سازند. اصول اخلاقی یا مقرراتی که دختران براساس آن زندگی می کنند، قوانین پیوستگی است؛ نحوه ای از روابط که بر مبنای آن مردم با یکدیگر کنار می آیند. ساده تر بگوئیم: دختران کوچک - و زنان بالغ - بیشتر به عشق اهمیت می دهند تا به قانون. این جوهر زن بودن است.

دروغ بزرگ شماره سه: موفقیت بر جذابیت می افزاید

این دروغ حکایت از آن دارد که جذابیت یک زن در نزد مردان همراه با موفقیت هایش افزایش می یابد. بسیاری از زنان این افسانه پیشرفت را باور دارند، ولی آنها همچنین پی برده اند که این امر آنها را تنها به سوی رقابت با مردان می کشاند، رقابتی که در جهان کسب و کار مطلوب، ولی در قلمرو شخصی نامطلوب است. بسیاری از زنان معاصر به مرد همچون آزمونی که باید آن را بیازمایند و یا جایزه ای که باید آن را به دست آورند، نزدیک می شوند.

این عقیده چنان متداول شده است که دستاوردهای حرفه ای و قدرت فزاینده در جهان خود به خود به جذابیت بیشتری نزد مردان می انجامد. آنچه را که جنبش های آزادیخواهانه دهه های شصت و هفتاد مورد توجه قرار ندادند یا حتی به نظر می رسد درک نکردند، دقیقاً همان چیزی است که مردان حقیقتاً در زنان تحسین می کنند و دوست دارند. مطمئناً مردان به زنانی که موفقیت کسب کرده اند با دیده احترام می نگرند و آنها را تحسین می کنند، همان گونه که به مردان موفق نیز احترام می گذارند و از آنان تمجید می کنند. در عین حال در روابط خصوصی میان زنان و مردان، انگیزه ها و نیازهای متفاوتی وجود دارد. در عشق، زن نه تنها به خاطر موفقیت هایش، بلکه به خاطر خصیصه های استثنایی زنانه اش مورد علاقه و ستایش قرار می گیرد. این خصیصه ها متضمن ارزش هایی در ارتباط با عشق و پیوستگی، منبع الهام و معنویت است.

زنان معاصر غالباً از اینکه دستاوردهایی که به سختی کسب کرده‌اند، به سرسپردگی جنس مذکر و بهبود رابطه میان دو جنس - مرد و زن - که وعده فمینیسم بوده است نمی‌انجامد، مبهوت و عمیقاً سرخورده‌اند. زن معاصر پیش‌بینی نمی‌کرد داشتن تحصیلات عالی ممکن است مانع برقراری ارتباط او با مردان شود. با این حال آمارهای تحقیقاتی نشان می‌دهد که هر قدر میزان تحصیلات زنان بالاتر باشد، آنها آمادگی کمتری برای ازدواج دارند و آنهایی را هم که انتخاب می‌کنند به ندرت همدم‌های مناسبی هستند.^۱ به بیان ساده‌تر این «دروغ بزرگی» است که مردان در آتش زنی می‌سوزند یا اشتیاق زنی را دارند که از تحصیلات بالایی برخوردار است. تحصیلات رسمی ممکن است در بازار کار به‌عنوان سرمایه محسوب شود، ولی در موضوعات مربوط به عشق و دلدادگی می‌تواند دست و پاگیر باشد.

دروغ بزرگ شماره چهار: افسانه «توان تحقق نیافته» شخص

این عقیده که ما همگی از استعداد و توان فوق‌العاده‌ای برخورداریم که تنها باید به تحقق درآیند، اعتقادی نادرست است. در واقع، همه ما دارای استعدادهای تحقق نیافته‌ای هستیم، اما فقط عده کمی از افراد اشتیاق و انگیزه دارند تا حتی قسمتی از آن را تحقق بخشند، چه رسد به تمام آن. زن معاصر به دام این افسانه مشقت‌بار افتاده است که او یکی از معدود موجودات «استثنایی» است درحالی که احتمال می‌رود چون بسیاری دیگر، صرفاً موجودی عادی باشد. امروزه بسیاری از زنان از پدیده‌ای که به «خود بزرگ‌پنداری» معروف است رنج می‌برند. بر مبنای این اعتقاد شخص خود را به مراتب مهم‌تر از آن چیزی می‌پندارد که حقیقتاً هست. این خود بزرگ‌بینی از لحاظ روانشناسی به عبارتی اختلال در برداشت صحیح از واقعیت شخصی فرد است.

بنابراین زن متجدد مقدار عظیمی از انرژی جسمانی و روانی خود را

۱- مراجعه شود به کتاب «جنس سوم» (The Third Sex) نوشته پاتریشا مک‌برم.

در «جهان کار» صرف می‌کند؛ با وجود این غالباً به دلیل فقدان رشد حرفه‌ای و خشنودی از زندگی، مأیوس است. بعضی اوقات این یأس به دلیل برتری طلبی جنسی است؛ گرچه غالباً از این حقیقت ساده که اکثر زنان - مانند اکثر مردان - اشخاصی عادی هستند نیز ناشی می‌شود. زن متوسط امروزی - مانند اکثر مردان - فقط دنده دیگری در چرخه نیروی کار است، با این احتمال نسبتاً کم که روزی رئیس شرکتی شود.

دروغ بزرگ شماره پنج: همانندی جنسی

این دروغ آزادسازی - که انقلاب جنسی مقصر اصلی آن است - خصوصاً از این جهت خانمان‌برانداز است که معتقد است مردان و زنان قادرند به‌طور یکسان از آمیزش جنسی لذت ببرند. حقیقت این است که اکثر زنان نمی‌توانند همخوابگی صرف را به همان آسانی که مردان می‌توانند، از عشق جدا کنند. نزدیکی جنسی سطحی، اکثر زنان را با احساسی از غمزدگی و ناخشنودی، رها می‌کند. فروید حق داشت بگوید که بیوزیست‌شناختی همان سرنوشت است. علی‌رغم روش‌های پیشگیری از بارداری، بعضی چیزها هرگز تغییر نمی‌کنند؛ ما نمی‌توانیم طبیعت خود زندگی را کاملاً تغییر دهیم. هنوز هم «*الله دقیقه برای مرد است و نه ماه برای زن*». با هر آمیزش جنسی، زن ممکن است با زندگی بالقوه جدیدی روبه‌رو شود. به عبارت دیگر آمیزش جنسی بر زن اثری ژرف به‌جای می‌گذارد، زیرا او در درون خود احتمال دربرداشتن حیاتی نو را حمل می‌کند. این واقعیت انکارناپذیر زن بودن است؛ به عبارتی زن برای تولیدمثل، در درون خود دستگاه جسمانی و روانی‌ای را حمل می‌کند. دروغ همانندی جنسی به بی‌بند و باری جنسی در میان زنان، یعنی جدایی آنان از جسم و در واقع روحشان، انجامیده است.

دروغ بزرگ شماره شش: انکار بارداری

امتناع زن معاصر از پذیرش این نکته که به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر پا به سن